بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
نام آشنای علم و ادب و فرهنگ
۱۳۲۸

# مکاتب فلسفی غرب

عبدالحسین خسروپناه دزفولی

سرشناسه: خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۴۵-
عنوان و نام پدیدآور: مکاتب فلسفی غرب/عبدالحسین خسروپناه‌دزفولی.
مشخصات نشر: تهران : امیرکبیر، ۱۴۰۳.
شابک: ۹۷۸-۹۶٤-...-۲۳٦۲-٤
موضوع: فلسفه - تاریخ، Philosophy - History
موضوع: فلسفه اروپایی - تاریخ، Philosophy, European - History
رده بندی کنگره: B۷۷
رده بندی دیویی: ۱۰۹
شماره کتابشناسی ملی: ۹۶۰۵۱۵۸
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

نام کتاب: مکاتب فلسفی غرب
نویسنده: عبدالحسین خسروپناه دزفولی
ویراستار: محمد قمی
مدیریت هنری: آژانس خانه ایده | محمدحسین مؤیدی
نوبت چاپ: اول | ۱۴۰۵
شمارگان: ۵۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: آذین
دفتر مرکزی: تهران | خیابان جمهوری اسلامی | تقاطع خیابان سعدی | پلاک ۲
شماره تماس: ۰۲۱-۳۳۹۰۰۷۵۱-۲
کدپستی: ۱۱۴۳۸۱۷۸۱۸
نشانی اینترنتی: amirkabirpub.ir
@amirkabirpubco

پیشکش به:
مجاهد شهید، امام خامنه‌ای و همهٔ شهیدان
به‌ویژه دانشمندان و سردارانی که با خون پاک و
مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیر خود،
در برابر شیطان بزرگ و پیروان او ایستادند و
راه دستیابی به تمدن نوین اسلامی را هموارتر ساختند.

# فهرست

**درآمد سخن** ۱۱

**گفتار اول: مقدمات مکاتب فلسفی غرب** ۱۷

مبحث اول: توجه تاریخی به فلسفهٔ غرب /۱۷/ مبحث دوم: کارکردهای مثبت مطالعهٔ تاریخی فلسفهٔ غرب /۱۸/ مبحث سوم: مدل‌های تاریخ فلسفه /۲۰/ مبحث چهارم: دوره‌های فلسفهٔ غرب /۲۲/ مبحث پنجم: زادگاه فلسفه /۲۶/ مبحث ششم: تبیین واژگان کلیدی /۲۹/ مبحث هفتم: رویکرد برگزیده در بیان دیدگاه‌های فلاسفه /۳۲/

**گفتار دوم: مکاتب پیشاسقراطی** ۳۵

مبحث اول: مکتب ملطی /۳۵/ مبحث دوم: مکتب فیثاغوری یا پیتاگوری‌گرایی /۴۵/ مبحث سوم: مکتب هِراکلیتوس /۵۸/ مبحث چهارم: مکتب اِلئائی /۶۷/

**گفتار سوم: مکاتب پساسقراطی** ۹۱

مبحث اول: مکتب عقل‌گرایی سقراطی /۹۱/ مبحث دوم: مکتب عقل‌گرایی افلاطونی /۱۶۱/ مبحث سوم: مکتب عقل‌گرایی ارسطویی /۲۵۲/

**گفتار چهارم: مکاتب یونانی‌گرایی** ۲۸۵

مکتب اپیکوریان /۲۸۶/ مکتب کَلبیون /۲۸۷/ مکتب رواقیون /۲۸۸/ هدوئیسم /۲۸۸/ دربارهٔ کلبیون و رواقیون /۲۸۸/

**گفتار پنجم: مکتب نوافلاطونی** ۲۹۳

مبحث اول: کلیاتی دربارهٔ فلوطین /۲۹۳/ مبحث دوم: نظام هستی‌شناسی فلوطین /۲۹۵/ مبحث سوم: نظام معرفت‌شناسی فلوطین /۳۰۱/ مبحث چهارم: نظام خداشناسی فلوطین /۳۰۳/ مبحث پنجم: نظام انسان‌شناسی فلوطین /۳۰۵/ مبحث ششم: نظام طبیعت‌شناسی فلوطین /۳۱۲/ مبحث هفتم: فلسفهٔ اخلاق فلوطین /۳۱۹/ مبحث هشتم: فلسفهٔ هنر فلوطین /۳۱۹/ مبحث نهم: دیدگاه‌های ریاضی فلوطین /۳۲۲/

**گفتار ششم: مکاتب قرونِ وسطی** ۳۲۵

مبحث اول: مکتب شکاکیت پیرون /۳۲۵/ مبحث دوم: فلسفهٔ قرون وسطی /۳۲۷/ مبحث سوم: تفکر مسیحی در قرون وسطی /۳۳۱/ مبحث چهارم: فیلسوفان دوران ظلمت در اروپا /۳۳۶/ مبحث پنجم: فلسفه در قرن نهم میلادی /۳۳۹/ مبحث ششم: تأثیر فلسفه و تمدن اسلامی بر غرب /۳۴۳/ مبحث هفتم: فلاسفهٔ قرن سیزدهم و چهاردهم /۳۴۵/

**گفتار هفتم: دورهٔ رنسانس** ۳۵۵

مبحث اول: عوامل و ویژگی‌های رنسانس /۳۵۵/ مبحث دوم: جریان‌های رنسانس /۳۵۵/ مبحث سوم: هویت رنسانس /۳۵۷/

**گفتار هشتم: مکتب عقل‌گرایی مدرن** ۳۷۵

مقدمات: دربارهٔ فلسفهٔ مدرن /۳۷۵/ فیلسوف اول: رنه دکارت /۳۹۸/ فیلسوف دوم: پاسکال /۴۱۶/ فیلسوف سوم: باروخ اسپینوزا /۴۲۸/ فیلسوف چهارم: نیکولاس مالبرانش /۴۴۶/ فیلسوف پنجم: گوتفرید ویلهلم لایب‌نیتس /۴۵۳/

**گفتار نهم: مکتب تجربه‌گرایی مدرن** ۴۶۹

فیلسوف اول: فرانسیس بیکن /۴۶۹/ فیلسوف دوم: توماس هابز /۴۸۳/ فیلسوف سوم: جان لاک /۵۰۳/ فیلسوف چهارم: جرج بارکلی /۵۳۹/ فیلسوف پنجم: دیوید هیوم /۵۵۳/

**گفتار دهم: مکتب استعلایی** ۵۸۳

مبحث اول: شخصیت‌شناسی /۵۸۳/ مبحث دوم: سیر تفکر فلسفی کانت /۵۸۵/ مبحث سوم: نظام معرفت‌شناسی /۵۸۹/ مبحث چهارم: زمان و مکان /۶۰۵/ مبحث پنجم: علم‌النفس فلسفی /۶۰۹/ مبحث ششم: جهان‌شناسی فلسفی /۶۱۰/ مبحث هفتم: خداشناسی فلسفی /۶۱۲/ مبحث هشتم: اثبات مسائل اساسی مابعدالطبیعه /۶۱۶/

**گفتار یازدهم: مکاتب ایدئالیسم** ۶۱۹

فیلسوف نخست: فیشته /۶۲۰/ فیلسوف دوم: شلینگ /۶۲۱/ فیلسوف سوم: گئورگ ویلهلم فردریش هگل /۶۲۲/ فیلسوف چهارم: آرتور شوپنهاور /۶۲۸/

**گفتار دوازدهم: مکتب پراگماتیسم** ۶۳۱

مبحث اول: دربارهٔ پراگماتیسم /۶۳۱/ مبحث دوم: چارلز ساندرس پیرس /۶۳۴/ مبحث سوم: ویلیام جیمز /۶۳۵/ مبحث چهارم: جان دیویی /۶۵۶/

**گفتار سیزدهم: مکتب اگزیستانسیالیسم** ۶۶۵

مبحث اول: مقدمات /۶۶۵/ مبحث دوم: فلسفه‌های اگزیستانسیالیسم /۶۷۷/ مبحث سوم: فیلسوفان اگزیستانسیالیست /۶۹۵/

**گفتار چهاردهم: مکتب فنومنولوژی (پدیدارشناسی)** ۷۵۵

**گفتار پانزدهم: مکتب هرمنوتیک فلسفی** ۷۶۷

مبحث اول: معناشناسی هرمنوتیک /۷۶۷/ مبحث دوم: اسلام و هرمنوتیک /۷۶۹/ مبحث سوم: نقش پیش‌داوری و هرمنوتیک /۷۶۹/ مبحث چهارم: سیر تحول هرمنوتیک /۷۷۰/ مبحث پنجم: هرمنوتیک مارتین هایدگر /۷۷۱/ مبحث ششم: هرمنوتیک گادامر /۷۸۱/

**گفتار شانزدهم: مکتب پوزیتیویسم** ۷۸۷

**گفتار هفدهم: مکتب تحلیل زبانی** ۷۹۵

مبحث اول: چیستی فلسفهٔ تحلیلی /۷۹۵/ مبحث دوم: سیر تاریخی تحولات فلسفهٔ تحلیلی /۸۰۰/ مبحث سوم: عقلانیت در فلسفهٔ تحلیلی /۸۰۲/ مبحث چهارم: معنای معنا /۸۰۳/ مبحث پنجم: فیلسوفان تحلیلی /۸۰۵/ مبحث ششم: منابع فلسفهٔ تحلیلی /۸۱۷/

**جمع‌بندی و نتیجه‌گیری** ۸۱۹

**فهرست منابع** ۸۲۳

# درآمد سخن

دانستن فلسفهٔ غرب، افقی تازه پیشِ روی انسان می‌گشاید؛ همان‌گونه که آشنایی با فلسفه‌های شرقی ـ از فلسفهٔ ایران باستان، چین و هند تا فلسفهٔ اسلامی ـ جهان‌هایی نو را بر آدمی آشکار می‌کند. هر «جهان اندیشه» به انسان هویتی می‌بخشد که در پرتو آن، چهره‌ای دیگر از هستی پدیدار می‌شود. از سوی دیگر، اگر آدمیان با انبوه اندیشه‌ها روبه‌رو شوند و توان تحلیل دیدگاه‌های متعارض را نیابند، در دام شکاکیت مزمن و نسبی‌گرایی حاد فرو می‌افتند. از این‌رو، پیش از ورود به مطالعهٔ مکاتب، باید به منطق درست شناخت و فهم مجهز شد.

متن پیش رو برگرفته از درس‌های نگارنده در آغاز دههٔ هشتاد شمسی در مؤسسهٔ آموزشی ـ پژوهشی امام خمینی رحمه‌الله و سپس در مؤسسهٔ آموزشی ـ پژوهشی امام صادق علیه‌السلام و دانشگاه معارف است. مباحث به کوشش دانش‌پژوهان ضبط، پیاده و تدوین شد و آنگاه با پژوهش‌های نگارنده تکمیل گردید.

در تدوین گفتارها، دکتر مهدی عبداللهی، دکتر مهدی قائمی امیری، دکتر رضا میرزایی، دکتر مهدی منزه، دکتر محمد کاشی‌زاده، دکتر حسام‌الدین مؤمنی‌شهرکی و خانم زینب صفاکوشکی نقش‌آفرین بودند و حجت‌الاسلام والمسلمین مصطفی سلیمانیان ویراستاری متن را برعهده داشت. از همهٔ این عزیزان و نیز از دانشجویان و طلابی که با پرسش‌های نقادانه بر غنای مباحث افزودند، صمیمانه سپاسگزارم. این جمع، آن روزگار در مقطع کارشناسی بودند و امروز از استادان فرزانهٔ مراکز علمی کشور و مایهٔ افتخار جامعهٔ علمی هستند.

پس از بازنگری، نام اثر از «تاریخ فلسفهٔ غرب» به «مکاتب فلسفی غرب» تغییر یافت؛ زیرا رویکرد

کتاب مکتب‌محور است ـ با حفظ رهیافت تاریخی ـ و در کنار گزارش، تا حد توان به تحلیل‌ها و داوری‌های انتقادی نیز می‌پردازد. اگر مجال می‌بود، همهٔ مباحث به همین شیوهٔ تحلیلی عرضه می‌شد.

این اثر سالیانی در فضای مجازی دست‌به‌دست می‌شد و مورد رجوع دانشجویان و طلاب قرار می‌گرفت؛ در آغاز، قصد انتشار نداشتیم، اما تشویق و تأکید جمعی از اهل علم ما را بر آن داشت تا متن را با ویرایشی نو در اختیار علاقه‌مندان بگذاریم؛ بنابراین، این اثر، در یک مرحلهٔ ویرایش دیگر، بازخوانی و بازنویسی شد. در این فرایند، ساختار جمله‌ها، انسجام درون‌متنی و ارجاعات علمی بر پایهٔ نسخهٔ اصلی، حفظ و بازسازی گردید. ویرایش نهایی به کوشش آقای دکتر محمد قمی انجام پذیرفت و متن حاضر، صورت منقّح و یک‌دست‌شدهٔ همان نسخهٔ نخست است. هدف این ویرایش، حفظ امانت علمی و تقویت شیوایی بیان، حذف موارد تکراری یا زائد و یکنواختی رسم‌الخط در سراسر کتاب بوده است.

کتاب مکاتب فلسفی غرب در هفده گفتار منظم سامان یافته و کوشیده است سیر اندیشهٔ فلسفی غرب را از یونان باستان تا دوران معاصر، به‌صورت آموزشی، تحلیلی و نسبتاً فشرده عرضه کند. این اثر از پیشاسقراطیان آغاز می‌کند، با سقراط، افلاطون و ارسطو به نقطهٔ اوج فلسفهٔ کلاسیک می‌رسد، سپس به فلسفهٔ قرون وسطی و نسبت عقل و ایمان می‌پردازد و در ادامه با دکارت و آغاز فلسفهٔ جدید، تجربه‌گرایی، عقل‌گرایی، کانت، ایدئالیسم آلمانی، مکاتب قرن نوزدهم و جریان‌های مهم قرن بیستم و معاصر را بررسی می‌کند.

بی‌گمان آثار جامع‌تر و ژرف‌تری به زبان‌های انگلیسی، آلمانی و فرانسوی دربارهٔ تاریخ و مکاتب فلسفهٔ غرب در دسترس است؛ اما غرض این کتاب، ارائهٔ گزارشی تفصیلی از همهٔ آرا و مباحث فلسفی نیست. تمرکز اصلی اثر بر تبیین مهم‌ترین مسائل هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و دین‌شناسی در اندیشهٔ فیلسوفان و مکاتب اثرگذار غربی است. از این‌رو، محورهای بنیادینی چون حقیقت و امکان معرفت، نسبت عقل و تجربه، جایگاه انسان در هستی، آزادی و مسئولیت، اخلاق و سیاست و نیز رابطهٔ دین و مدرنیته در کانون توجه قرار گرفته‌اند. همچنین، در کنار گزارش دیدگاه‌ها، در موارد مقتضی ارزیابی‌ها و ملاحظات انتقادی نیز ارائه شده است تا خواننده صرفاً با شرحی توصیفی و خنثی مواجه نباشد، بلکه بتواند با تأملی روشمند و نگاهی نقادانه، به سنجش و داوری آرا و مکاتب بپردازد.

به باور نگارنده، هر پژوهشگری که در پی فهم تعالی علوم انسانی، نسبت علم و دین، اسلامی‌سازی علوم انسانی، و نسبت دین با فناوری، فرهنگ و تمدن است، ناگزیر باید «غربِ اندیشه» را با رویکرد مکتب‌محور بشناسد و سپس مکاتب اجتماعی و مسیرهای نظریه‌پردازی در علوم انسانی حِکْمی را پی گیرد. از این‌رو و از حیث ترتیب مطالعاتی، پیشنهاد می‌شود این کتاب پس از آشنایی با منطق،

فلسفه و حکمت اسلامی ـ در حدّ منطقِ مظفر، آموزش فلسفه، نهایة‌الحکمة و شرح منظومه ـ مطالعه شود؛ زیرا در آن صورت، خواننده با مبانی فکری مستحکم‌تری به سراغ مکاتب غربی خواهد رفت و امکان مقایسه و ارزیابی دقیق‌تری خواهد داشت. پس از این اثر، مطالعهٔ کتاب ایدئولوژی‌های اجتماعی از نگارنده می‌تواند گام بعدی باشد تا نشان دهد چگونه نظریه‌های فلسفی در عرصهٔ سیاست، فرهنگ و اجتماع به صورت ایدئولوژی متجلی می‌شوند. در ادامه، ورود به مباحث علوم انسانی حِکْمی ـ جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، روان‌شناسی و اقتصاد ـ برای فهم کاربست عملی آن مبانی نظری سودمند خواهد بود. بدین‌سان، کتاب حاضر حلقه‌ای میانی در یک سیر فکری منسجم به‌شمار می‌آید؛ یعنی از حکمت اسلامی، به فلسفهٔ تطبیقی، از فلسفه به ایدئولوژی، و از آنجا به علوم انسانی حِکْمی و فقه نظام‌ساز و در نهایت، تمدن‌سازی اسلامی.

می‌دانم که ممکن است دو طیف با این‌گونه آثار مخالفت کنند: برخی شبه‌انقلابیان که از بعضی تأییدهای محدود نسبت به برخی ایده‌های غربی برمی‌آشوبند و انتظار دارند سراسر متن، نفی یکپارچه باشد؛ و برخی شبه‌روشنفکران که تاب نقد منصفانهٔ غرب را ندارند و منظومهٔ اندیشه‌های متعارض غربی را قدسی می‌انگارند. هدف این اثر، نه جزم‌گرایی ستایشگرانه است و نه نفی کلی، بلکه فهم، سنجش و داوری مستدل است.

در این میان، اتهام‌ها و نسبت‌های نادرستی نیز در برخی درگاه‌های عمومی نشر یافته است. بی‌آنکه درگیر حاشیه شویم، تأکید می‌کنم که داوریِ علمی باید بر مدرک، استدلال و گفت‌وگوی روشمند استوار باشد. اگر در این مسیر، بدگمانی‌ها یا فشارهایی نیز رخ دهد، مایهٔ توقف نخواهد بود؛ نگارنده تا آنجا که توان در قلم هست، نوشتن و تبیین حقیقت را ادامه خواهد داد، حتی اگر خوشایند هیچ‌یک از اردوگاه‌های افراطی نباشد.

در جهان امروز که با بحران‌های اخلاقی، نسبی‌گرایی افراطی و اشکال گوناگون اباحی‌گری روبه‌روست، فهم ریشه‌های نظری این تحولات ضرورتی جدی دارد. بسیاری از انحراف‌های رفتاری، هنگامی که به سطح اجتماعی و ساختاری می‌رسند، بر بستر نوعی جهان‌بینی و انسان‌شناسی خاص رشد می‌کنند. هرچند جنایات و انحراف‌های فردی را نمی‌توان به‌سادگی به یک دستگاه فلسفی نسبت داد، اما بی‌تردید نوع تلقی از حقیقت، اخلاق، آزادی و کرامت انسان، در شکل‌گیری فرهنگ عمومی و مرزهای رفتاری جامعه اثرگذار است. از این‌رو، شناخت دقیق مکاتب فلسفی نه کاری تجملی، بلکه اقدامی راهبردی برای صیانت از مبانی اخلاقی و برای اندیشیدن به تمدنی متوازن و انسانی است.

کتاب حاضر کوشیده است با نگاهی منظم و تحلیلی، خواننده را با سرچشمه‌های فکری جهان جدید آشنا سازد تا بتواند با بصیرت بیشتری به مسائل زمانه بنگرد. اگر فهم فلسفه، فهم ریشه‌هاست، آنگاه این آشنایی می‌تواند گامی در جهت خودآگاهی فرهنگی و زمینه‌ساز گفت‌وگویی عالمانه برای ساختن آینده‌ای عادلانه‌تر و معنادارتر باشد.

در ادامهٔ آنچه گفته شد، باید افزود که بحران‌های اخلاقی عصر حاضر صرفاً پدیده‌هایی فردی و پراکنده نیستند، بلکه در مواردی بازتاب نوعی فروپاشی معنایی در فهم انسان، آزادی و کرامت هستند. ما در دهه‌های اخیر شاهد رسوایی‌هایی بوده‌ایم که وجدان جهانی را تکان داده است؛ از جمله ماجرای جفری اپستین[1] که شبکه‌ای از سوءاستفاده‌های سازمان‌یافته از نوجوانان را آشکار ساخت. چنین وقایعی، صرف‌نظر از ابعاد حقوقی و سیاسی آن‌ها، نشان می‌دهند که وقتی انسان از مقام «غایت» به «ابزار» تنزل یابد و لذت و قدرت به معیار نهایی ارزش تبدیل شوند، مرزهای اخلاقی به‌سرعت فرو می‌ریزند. این‌ها گرچه در ظاهر مصادیقی از اباحی‌گری رفتاری‌اند، اما در عمق خود بر بستری از نسبی‌گرایی اخلاقی، اصالت منفعت یا اصالت ارادهٔ معطوف به قدرت تغذیه می‌شوند.

تنزل عقل به عقل ابزاری و عقل منفعت‌گرا و عقل دنیاطلب از مهم‌ترین عوامل معرفتی بحران‌های انسان معاصر به‌ویژه جنگ‌های قرن بیستم و بیست‌ویکم است. ویرایش این اثر، در شرایطی به پایان می‌رسد که جبههٔ استکبار و کفر جهانی به سرکردگی رژیم صهیونیستی و آمریکای جنایتکار، برای دومین‌بار، آشکارترین و خونین‌ترین تجاوز خود را علیه کشور اسلامی ما آغاز کرده است. جنگ جهانی سومی که اکنون جبههٔ نبرد آن در سرزمین ایران شکل گرفته، شاهدی بر این حقیقت تلخ است که همان ذهنیت ابزارگرا و قدرت‌طلب، مرزهای اخلاقی را به‌طور کامل درنوریده است. در این میدان نابرابر، ائتلافی گسترده از دشمنان اسلام و بشریت، شامل آمریکا، انگلیس و قدرت‌های استعماری غربی، به همراه برخی رژیم‌های عربی مرتجع و سازشکار همچون قطر، بحرین، عربستان، کویت، امارات، اردن و قبرس مهره‌های خود را به حرکت درآورده‌اند. آن‌ها با در اختیار گذاشتن خاک خود، تأسیس پایگاه‌های نظامی و لجستیکی در نقاطی همچون موارد بالا و دیگر مناطق استراتژیک، و ارائهٔ انواع حمایت‌های اطلاعاتی و تسلیحاتی، عملاً در جنایت علیه ملت ایران سهیم شده‌اند. آمریکای جنایتکار و رژیم غاصب صهیونیستی با اتکا به این پشتیبانی‌های بی‌پایان، نه‌تنها امنیت ملی، بلکه وجود مقدس رهبر فرزانه و مجاهد انقلاب، امام سیدعلی خامنه‌ای عزیز، فرماندهان دلاور نظامی و مردم مظلوم و بی‌دفاع ایران اسلامی را هدف قرار داده و به شهادت رسانده و می‌رسانند؛ روایتی تلخ از پیکار حق علیه باطل که البته ـ إن‌شاءالله ـ خون پاک شهدای ایران، مقدمه‌ای برای طلوع دوبارهٔ حقیقت و سقوط قطعی پادشاهی شیطان خواهد بود.

بی‌گمان نمی‌توان هر جنایتی را مستقیماً به یک مکتب فلسفی نسبت داد، اما همچنین نمی‌توان انکار کرد که اندیشه‌ها در درازمدت فرهنگ می‌سازند و فرهنگ، رفتار جمعی را شکل می‌دهد. اگر حقیقت امری نسبی تلقی شود، اگر خیر و شر به قراردادهای متغیر فروکاسته شوند و اگر آزادی از مسئولیت جدا گردد، زمینه برای توجیه‌پذیری انواع انحراف‌ها فراهم می‌شود. از این‌رو، بازخوانی مکاتب فلسفی غرب نه برای طرد یا تخطئهٔ شتاب‌زده، بلکه برای فهم دقیق مبانی و پیامدهای آن‌ها

1. Jeffrey Epstein.

ضروری است. تمدن‌سازیِ اصیل، بدون خودآگاهی فلسفی ممکن نیست و خودآگاهی فلسفی جز از رهگذر شناخت ریشه‌های فکری جهان جدید و نقد سنجیدهٔ آن‌ها حاصل نمی‌شود. این کتاب می‌کوشد گامی در این مسیر باشد؛ یعنی بتواند نقشی آگاهی‌بخش، هشداردهنده و زمینه‌ساز تأملی عمیق‌تر در باب نسبت اندیشه، اخلاق و سرنوشت تاریخی انسان ایفا کند.

عبدالحسین خسروپناه دزفولی

هجدهم ذی‌الحجه ۱۴۴۷ قمری

چهاردهم خرداد ۱۴۰۵ شمسی

مصادف با عید سعید غدیرخم

و رحلت حضرت امام خمینی رحمه‌الله‌علیه

# گفتار اول

## مقدمات مکاتب فلسفی غرب

### مبحث اول: توجه تاریخی به فلسفهٔ غرب

توجه به تاریخ فلسفه و مکاتب فلسفی غرب را می‌توان محصول رنسانس دانست؛ دوره‌ای که با کشف آثاری از اواخر عهد قدیم ـ آثاری که متکفّل گردآوری میراث حکما بودند ـ همراه شد. ازجمله این متون، می‌توان به اثر دیوگنس لائرتیوس[1] اشاره کرد. نوشته‌های آغازین تاریخ فلسفه غالباً بازپرداختی از همان تاریخ‌نویسان عهد قدیم بود؛ در این دوره، «تاریخ فلسفه» عملاً به‌معنای تاریخ فرقه‌ها و نحله‌های فلسفی تلقی می‌شد و دانشمندان رنسانس جز احیای گذشته و زنده نگه‌داشتن فکر انسانی غرضی نداشتند.

ثمرهٔ این رویکرد بیش از هر چیز گزارش انشعاب‌های گوناگون و تعدد فِرَق بود. چنین نگاهی معمولاً دو پیامد داشت: یا فیلسوف به جانبداری از فرقه‌ای خاص سوق می‌یافت، یا با توجه به تعارض مکاتب ـ و اصالت دادن به همین تعارض ـ در شمار اصحاب شک قرار می‌گرفت.

در قرون هفدهم و هجدهم، نگاه غالب عقل‌گرایان چنین بود که فلسفهٔ یونان تفکری عاریتی از یهود و مصر و بابل است و باید سرچشمهٔ فلسفه را در اقوام غیریونانی جست. مطابق این روایت، فلسفه منشائی الهی داشته است که به‌ترتیب از شیوخ عبرانی به بابلیان، مصریان، حبشیان، هندوان و حتی اقوام ژرمن رسیده و سرانجام آنچه از فلسفهٔ اصیل باقی مانده بود به یونانیان انتقال یافته

۱. دیوگنس لائرتیوس، ***فیلسوفان یونان***، ترجمهٔ بهزاد رحمانی، انتشارات مرکز، ۱۳۹۳.

است؛ سپس یونانیان مذاهب گوناگون فلسفی را پدید آوردند. به‌زعم این دیدگاه، مکاتب نوظهور از یک‌سو در دست یونانیان به‌سوی شکاکیت جدید آکادمی رفت ـ که آن را پایان فلسفه می‌دانست ـ و از سوی دیگر به نوافلاطونی انجامید که به تضعیف مسیحیت تعبیر شد. نتیجهٔ این داوری آن بود که تاریخ فلسفه چیزی جز انحطاط تدریجی و مداوم روح انسانی تلقی نمی‌شد.

همزمان، مسیر فکری دیگری پدید آمد که در پی وحدت فکر انسانی در دل اختلاف فرقه‌ها بود؛ رویکردی تلفیقی برای رفع اختلاف آرا. در کنار آن، گروهی دیگر به جای رفع اختلاف‌ها، به تمییز صواب از ناصواب پرداختند و کوشیدند آرای صحیح را کنار هم بنهند؛ اینان طرفداران نظریهٔ التقاط نام گرفتند. گروه دیگری نیز با عنوان نظریهٔ ترقی کوشیدند پیوندی اتصالی و استمراری ورای فرقه‌ها بیابند. این نگرش ـ که از قرن هجدهم آغاز شد و سراسر قرن نوزدهم را دربر گرفت ـ آرای مخالف و متناقض را اجزای ضروری سیر تکامل اندیشه می‌دانست.

چنین خوانشی از تاریخ فلسفه دو تفسیر مهم در پی داشت: نخست، باور به اصول واحد طبقه‌بندی عقاید برآمده از فطرت فکر انسانی و لزوم کشف آن‌ها برای تفسیر آرا؛ دوم، تلقی ظهور هر مکتب به‌منزلهٔ مرحله‌ای ضروری در تکامل تدریجی فکر. بر این اساس، «انسانیت سیر استمراری دارد» و آنچه اهمیت می‌یابد ادراکات جمعی است و آرای فردی از آن حیث مطالعه می‌شوند که بازتاب عقاید جمع هستند. نتیجهٔ طبیعی این نگرش، کامل‌تر دانستن آخرین مکتب ظهوریافته بود، زیرا به حکم تکامل، حامل اصول مکاتب پیشین شمرده می‌شد. چنین رویکردی هرگونه جزم‌گرایی فرقه‌محور را نفی می‌کرد و هیچ فرقه‌ای را بر دیگری ترجیح نمی‌داد.

در دورهٔ معاصر، رونق نگاه‌های «جامع» به تاریخ فلسفه کاهش یافته است. دو علت برای این دگرگونی ذکر می‌شود: یکم، ضرورت تحقیق بر پایهٔ مواد و شواهد موجود از هر عصر، نه ساختن دوره‌بندی‌های پیشینی برای آغاز و انجام تاریخ تفکر؛ دوم، اقتضای باریک‌بینی پژوهشی برای بررسی تفکیک‌شدهٔ موضوع‌محور، نه ترسیم یک سیر واحد برای همهٔ مسائل. از همین‌رو برخی اساساً به سیر ارتقایی متصل میان آرا قائل نیستند و در عوض، بر نقش زبان، فرهنگ و قومیت در تکثر عقاید تأکید می‌کنند؛ از این‌جاست که در دوران‌های جدید، سخن از فلسفه‌های آلمانی، انگلیسی و فرانسوی به میان می‌آید.[۱]

## مبحث دوم: کارکردهای مثبت مطالعهٔ تاریخی فلسفهٔ غرب

مطالعهٔ تاریخ فلسفه می‌تواند نگرشی کلی و وسیع نسبت به چگونگی رشد و تحول اندیشهٔ فلسفی به دست دهد؛ همچنین فهم دقیق نظریه‌ها در گرو دریافت جایگاه و موقعیت تاریخی هر نظریه و نسبت آن با دیگر دیدگاه‌هاست. از این‌رو تاریخ فلسفه جایگاهی والا دارد و آگاهی از فواید آن، انگیزهٔ ورود جدّی به این حوزه را می‌افزاید. در ادامه، مهم‌ترین کارکردها ذکر می‌شود:

---

۱. رک. امیل بریه، ***تاریخ فلسفه***، ج ۱، ص ۱۳-۴۵.

**کارکرد اول:** مطالعات تاریخی دیدی گسترده و عبرت‌آموز می‌بخشد تا از درس‌ها و پیامدهای رویدادها بهره گیریم. همان‌گونه که تاریخ باستان، تاریخ اسلام، تاریخ ایران، تاریخ فلسفه و کلام، و تاریخ علوم هر یک آموزه‌های مشترکی دارند، تاریخ فلسفه نیز سرشار از عبرت است. بسیاری از فیلسوفان برای آیندگان درس عبرت شده‌اند؛ از این‌رو، فیلسوف برای اتخاذ رأی و موضع در هر نظریه، باید به سیر تاریخی آن توجه کند.

**کارکرد دوم:** شخصیت‌هایی که در تاریخ فلسفه از آنان یاد می‌شود، بر اندیشهٔ بشر تأثیر جدّی نهاده‌اند و اساساً اندیشهٔ بشر زاییدهٔ همین تأثیرهاست؛ بسیاری از رفتارها و کنش‌های انسانی از مبانی فلسفی تغذیه می‌کند. «ای برادر، تو همه اندیشه‌ای / ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای»[1]. هر فیلسوف، جهانی بنشسته در گوشه‌ای است و بر جهان اثر می‌گذارد. شاید در نگاه نخست پرسیده شود که مثلاً «بحث اتحاد عقل و عاقل و معقول در حکمت صدرایی چه اثری در جهان دارد؟»؛ پاسخ آن است که آثار فلسفه در فرهنگ و صورت‌بندی ارزش‌ها نمودار می‌شود. از این‌رو فیلسوفان در اندیشه‌ها، رفتارها و تحولات اجتماعی تأثیرگذار بوده‌اند. برای مثال، اگرچه هیتلر آغازگر جنگ جهانی دوم بود، حرکت او بر بستر برداشت‌های فلسفی ـ از جمله خوانش‌هایی از نیچه و هم‌سنخی‌هایی با داروینیسم اجتماعی و نژادپرستی ـ تقویت شد. همچنین میان معرفت دینی و رفتار دینی نسبت برقرار است؛ بنابراین برای فهم تحولات اجتماعی، شناخت فلسفه ضرورت دارد.

**کارکرد سوم:** در عصر ارتباطات، پیوند فرهنگ‌ها گسترش یافته و فرهنگ‌ها خود زاییدهٔ اندیشه‌هایند؛ این اندیشه‌ها گاه با هم تزاحم پیدا می‌کنند. شناخت ریشه‌های فکری به ما امکان می‌دهد در این ترابط، برخی عناصر را بپذیریم و برخی را نقد و با آن‌ها مقابله کنیم. مطالعهٔ اندیشه‌های فلسفی غرب برای پاسخ به الحاد و نیز تبیین بهتر معارف اسلامی سودمند و ضروری است. به‌عنوان نمونه، هرچند در سنت اسلامی به «آثار ایمان» توجه می‌شده، اما امروز لازم است فصلی مستقل با عنوان کارکردهای دین گشوده شود؛ هشداری که پوزیتیویسم به ما داده این است که افزون بر پرسش از «مطابقت با واقع»، باید از نقش و کارکرد گزاره‌های دینی در زندگی بشر پرسید. این رویکرد در آثار متفکرانی چون شهید مطهری ـ با تأثراتی از ویلیام جیمز ـ پررنگ‌تر است. همچنین در هرمنوتیک می‌بینیم که اندیشهٔ گادامر هم پیش و هم پس از خود، منتقدان جدّی داشته است؛ این یادآوری تاریخی نشان می‌دهد هیچ اندیشه‌ای به‌طور مطلق پذیرفته نشده و به اصلاح برداشت‌های کلیشه‌ای یاری می‌رساند. در تاریخ فلسفهٔ غرب، مدافعان دین فراوانند که در پاسداری از دین‌داری و ارزش‌های دینی کم از بسیاری از متفکران اسلامی نکوشیده‌اند و حقیقتاً دغدغهٔ دینی داشته‌اند؛ از این‌رو، مطالعهٔ فلسفهٔ غرب تصویری واقع‌بینانه‌تر به‌دست می‌دهد و به دفاع عقلانی از دین نیز مدد می‌رساند.

---

۱. **مثنوی معنوی**، دفتر دوم، بخش ۹.